

۲ صفحه سوم
بخوانید

برنامه‌های من برای ۳ ماه تابستان

ایکیوسان تنبل

۲ صفحه سوم
بخوانید

خلبان حواست هست!

پیشنهاد تابستانی نگاره به شما

یک قاچ کتاب

۶۶

- آهای بچه جون! داری چکار می کنی باز؟
- فریادهای خاله کوکب بودا!
- هیچی. دارم این خرت و پرت‌ها رو می گردم
- ببینم چیز به در دبخوری پیدا می کنم یا نه.
- یک پنجه بوکس رنگ و رو رفته متعلق به
- دوران جوانی دایی جواد، یک عدد کتاب
- «رابینسون کروزوئه» متعلق به خاله محبوب و
- یک قوری چینی بندزده. این‌ها تمام کشفیاتم
- بود، تا قبل از اینکه گوشم لای دست‌های
- بزرگ خاله کوکب گیر کند و به سمت حیاط
- کشیده شوم! با کلی خواهش اجازه داد یک
- نگاهی به همین‌هایی که سوا کرده بودم،
- ببندازم. خاک گرفته بود. قوری را آرام از زمین
- بلند کردم. با گوشه پیژامه‌ام شروع کردم به
- گرفتن خاکش.
- یعنی چه؟ به تو ادب یاد نداده‌اند؟



چگونه به آرزوهای واقعی مان برسیم

غول چراغ جادو را پیدا کن!

در صفحه دوم بخوانید



می کنند زیرا به مهمانی میزبان بزرگی چون امام رضا (ع) آمده‌اند. یکی از کارهایی که برای شاکر بودن از فرصتی که برایمان ایجاد شده می‌توانیم انجام دهیم، حفظ حال معنوی بعد از اعتکاف است.

گام چهارم: الی‌الحبیب!

روز آخر است. با شروع اذان مغرب، اعتکاف تمام می‌شود و معتکفین نوجوان هم می‌توانند به زندگی روزانه‌شان برگردند؛ زندگی‌های شلوغ، پر از هیاهو... زندگی‌هایی که دیگر شاید خیلی کم پیش بیاید که همه نمازهایت را در حرم بخوانی، سحر و افطارت در حرم باشد، صبح به صبح روبه‌روی ضریح بایستی و سلام بدهی و روزت را با نگاه گره‌خورده به ضریح شروع کنی... یک سال دیگر طول می‌کشد تا دوباره شاید بتوانی معتکف شوی... شاید...
روضه برنامه وداع با این حال و هوا که دیگر خودش عالمی دارد... انگار که لحظه‌به‌لحظه پرواز به نقطه اوج می‌رسد، اوجی که پایانی ندارد... پایان بی‌انتهای دوست‌داستانی و آرام در بهشت برین روی زمین... نزدیک اذان مغرب که می‌شود، همه کم‌کم وسایلشان را جمع می‌کنند...
بعضی‌ها در گوشه‌های کز کرده‌اند و سرشان را بین زانوهای گرفته و اشک می‌ریزند. با خودشان نجوا می‌کنند و با خدایشان عهد بندگی می‌بندند.
و قرار را می‌گذارند سال دیگر، همین موقع... روبه‌روی ضریح... با شاخه گل‌های قرمز رنگی که به یادگار می‌برند از دست سرگروه‌هایشان... باشد که یادشان بماند این ۳ روز آسمانی را...



یک اتفاق متفاوت دانش آموزی خیلی خاص

۳ روز آسمانی

گام سوم

بچه‌ها هر کدام حال و هوای خاصی داشتند، گروهی به‌ظاهر آرام بودند اما معلوم بود که در دلشان غوغاست... چادرهای سفید بر سر، بر روی سجاده‌هایشان آرام نشسته بودند. حال هر کس با کناری‌اش فرق می‌کرد. اما خوشحالی حضورشان در این مکان در چشم‌هایشان پیدا بود. به قول یکی از معتکفین جوان، «کمترین حس و حال این اعتکاف آنجاست که در اوج خستگی نزدیک حضرت خوابت می‌برد و وقتی چشم باز می‌کنی، ضریح آقا روبه‌روی نگاهت است». یکی دیگر از بچه‌ها می‌گوید: «اینجا در جوار امام رضا (ع)، حس نزدیکی و انس خاصی با امام ایشان داری». دیگری که به دنبال آینده روشنی است، نگاهت می‌کند و آرام لب می‌گشاید: «یکی از کارهایی که می‌توان در اعتکاف انجام داد، تصمیم برای تغییر شرایط زندگی و بزرگ‌شدن است». یکی از بچه‌ها که تازه با فضای اعتکاف آشنا شده، می‌گوید: «در فرصت‌های اعتکاف در آینده، قطعاً با آمادگی بیشتری شرکت می‌کنم تا نهایت استفاده را از وقتم ببرم».
فاطمه طه‌اسبی انگار همه حرف‌ها را در یک کلام خلاصه کرده و می‌گوید: «معتکفان در حرم مطهر رضوی، حال خاصی را تجربه



گام اول

نویسنده

قدم برمی‌داشت آرام‌آرام... اذن دخول خواند و وارد شد... دست بر روی سینه...
السلام علیک یا شمس الضحی، بدر الدجی، علی بن موسی الرضا- علیه‌السلام- و رحمه‌الله و برکاته...
خم شد و ساک سفر ۳ روزه را از روی زمین برداشت: «الهی به امید توبه!» آرام قدم برمی‌داشت و ذهنش مملو از کلماتی بود که این چند روز قرار بود دست و پنجه نرم کند... ماهی در آب... مؤمن در مسجد... زندگی ۳ روزه... زندگی ۳ روزه روبه‌روی ضریح... اعتکاف... الی‌الحبیب...
گام اول

مسجد گوهرشاد برای خودش دنیایی دارد، دنیایش فیروزه‌ای است در آسمان و طلایی در زمین... زمینش بوی بهشت می‌دهد.
وارد مسجد شدیم و از خادم‌ها سراغ شبستان میلانی را گرفتیم. شبستان اعتکاف دانش‌آموزی دخترهای متوسطه اول و دوم، دور تا دور پنجره‌های چهارخانه درهای شبستان را با پارچه‌های آبی پوشانده‌اند... کنار در ورودی می‌روی و در می‌زنی و وارد می‌شوی. خادمی از مسئولان برگزاری اعتکاف دم در به استقبال می‌آید و پس از صحبتی، اجازه ورود می‌دهد.
بسم‌الله... وارد شبستان می‌شوی... فضایی کوچک و دوست‌داشتنی... حال و هوای خاص خدایی... ساعت ۵ عصر است. عده‌ای دور هم جمع شده‌اند و حلقه دارند، بعضی‌ها در گوشه‌های به دیوار تکیه داده و قرآن می‌خوانند و برخی دیگر هم خوابند... سرگروه‌ها هم در گوشه‌های استراحت می‌کنند و برای برنامه بعدی آماده می‌شوند... کسب انرژی دوباره برای خدمت به بچه‌ها.

گام دوم

قبل از برگزاری این اعتکاف، گروه برگزاری برنامه از چندماه قبل درگیر بودند، درگیر هماهنگی ستاد و برنامه و این جور چیزها... در گوشه‌ای از مسجد نشستیم تا ما هم از این حال و هوا بی‌نصیب نباشیم... قرار بود برنامه‌ای برگزار شود... بچه‌ها همه بیدار شده بودند و مساحت کوچک اختصاصی خود را جمع کرده و چادر به‌سر روبه‌روی جایگاه استاد نشستند.
افتتاحیه اعتکاف امسال با حضور حجت‌الاسلام هدایت و اختتامیه‌اش با حضور حجت‌الاسلام آقایی برگزار شد. در طول اعتکاف نیز سخنرانی توسط حجت‌الاسلام پهلوان با موضوع «خدانشناسی» و حلقه‌های معرفت نیز توسط خانم‌ها نیلچی‌زاده و عطایی‌فرد با موضوعات «توحید»، «معاد»، «سناخت ولایت» و «سبک تغذیه» برپا شد.

تعطیلات «تعطیل» می‌شود؟! **سخن نخست**

حوالچی

خب شکر خدا امسال هم به پایان خودش رسید و به سلامتی از غول مرحله آخر گذشتیم. نخیر! شما الان ویژه‌نامه نوروزی نگاره رو نمی‌خوانید! و عقل ما هم پاره‌سنگ بر نداشته که از تیرماه آماده نوروز شده باشیم! بله، عرض می‌کردم: امسال هم تموم شد و از غول مرحله آخر یعنی ماه امتحانات، ماه مکافات! ماه خرداد عبور کردیم. هر چند مرحله آخر همه تقویم‌ها اسفندماه اما تقویم ما و شما اهالی درس و مدرسه، کمی سیستمش فرق می‌کنه. اولاً اینکه از فروردین شروع نمی‌شه و در واقع مهرماه، آغاز سال نوی ماست. ثانیاً سال ما مثل سال دیگر ۱۲ ماهه نیست و مثلاً در اسفندماه به انتهای خودش نمی‌رسه! بلکه خرداد را باید به عنوان پایان سال تحصیلمون در نظر بگیریم البته آگه آدم‌وار! درسارو خوند و پاس کرده باشیم. یعنی دانش‌آموزی که شما باشی، الان اصلاً داخل هیچ سالی نیستی! سال تحصیلی ۹۶-۹۵ که تموم شد و هنوز سال تحصیلی ۹۷-۹۶ هم که شروع نشده. به عبارت دیگه، هم اکنون وارد ۳ ماهی شدیم که توی تقویم تحصیلمون جای نداره؛ یک «ماه» رها شده، یک «ماه» بی صاحب! و یک «ماه» تعطیلی. راستی تا حالا با خودت فکر کردی چرا به تابستون میگن ۳ ماه تعطیلی؟ اصلاً زندگی ما آدما مگه تعطیل برادره؟ اونم تو مهم‌ترین مقطعش یعنی نوجونی که فونداسیون زندگی آینده توش گذاشته می‌شه. خیلی بی‌انصافی و بی‌خیاله که تو اول سربالایی زندگی - که باید پر گاز بریم جلو و اوج بگیریم - ۳ ماه، ۳ ماهه آزرگارا! دنده رو خلاص کنیم و فرمون ماشین عمرمون، الهی به امید تو! رها بشه.

چه مهارت‌ها که نمی‌شه تو این فرصت ۳ ماهه به دست آورد؛ مهارت‌های جذابی که معمولاً در سایر اوقات سال به خاطر اشتغال به تحصیل، آدم فرصت نمی‌کنه دنبالشون بره؛ مهارت‌هایی که تو روال عادی خیلی از مدارس ما کمتر جایی براشون در نظر گرفته شده؛ مهارت‌هایی که چه‌بسا واسه زندگی آینده‌مون مفیدتر باشند از بسیاری از دروس حفظی بی‌فایده‌ای که عمرمونو پاشون تلف می‌کنیم... (نه ببخشید!) صرف می‌کنیم! سر همین قضیه باید به عرضتون برسونم که نگاره حسابی ذهنش درگیر شده. چندروزه همه ما رو سر خط کرده که یا ایها المسلمون! یک فکری بکنید و چاره‌ای بیندیشید که تابستون از راه رسید و تا چشم به هم بزیند، بوی ماه مدرسه به مشام مبارکتون می‌خوره و ای دل شیباب برفت و نجیدی گلی ز عمر... حافظا! پس همین جا از شما انجمنی عزیز و غیرانجمنی عزیزتر! می‌خوایم که هر ایده و نظر و برنامه باحال و پیشنهاد سوء و بدآموزی (خنده) و خوب آموزی و خلاصه، هر تر فنند و توطئه‌ای دارید برامون پیامک کنید تا با اسم خودتون تو شماره بعدیمون - که نگاره فراره سر موضوع «اوقات فراغت تابستان» به معنی واقعی کلمه: «بتر کونه» - چاپ کنیم.

پس پیش به سوی یک تابستون ماندگار؛ یک «ماه تعطیلی غیر تعطیل».

یه جمع خوب تابستانی **قوارگاه**



احمدزاده

بیشتر ما از تابستان آن‌گونه که باید و شاید، بهره‌بردار نمی‌کنیم. ما ماهیت تابستان را برای رفع خستگی می‌دانیم و خود را آماده می‌کنیم که وارد مقطع تحصیلی بعدی شویم. اما در اصل، می‌توان از تابستان بهره‌های بیشتری برد که ما از آن‌ها غافل هستیم.

می‌خواهم چند پیشنهاد بدهم که بتوانید در طول این تابستان برای رشد هر چه بیشتر فعالیت‌های گروهی و انجمنی از آن‌ها استفاده کنید:

سال پیش شما در مدرسه به سری فعالیت داشتین و به سری از افراد با شما و انجمن آشنا شدن و تو برنامه‌هاتون شرکت کردن. حالا در تابستان فرصت خوبیه که با بهترین‌هاشون ارتباط بیشتری بگیرید و برای کمک کردن در کارهای سال آینده انجمن ازشون کمک بگیرید. برای شناسایی بهترین اعضا هم می‌شود به معاونین پرورشی مراجعه کرد و هم تحقیق و پرس‌وجو کرد.

همیشه افراد برای ما در انجمن‌ها خیلی مهم هستند. تا اون حد که یکی از اهداف ما نیروسازی و کادرسازی است و شاخصه اصلی رسیدن به این هدف، داشتن یه جمع مؤمن و دوستانه است. حالا که تابستان شده و دیگه معمولاً جمع بچه‌های انجمن بیشتر می‌تونند با هم برنامه داشته باشند، بهتره که برای بیشتر شدن این رفاقت و ایمن برنامه‌ریزی کنید و هر چی بیشتر و بهتر تقویتش کنید. مثلاً اینکه با همدیگه برید پیش بزرگان و فرهیختگان یا با هم قرار بزارین برید پیش علما و هنرمندان و هر کسی که بتونه به شما کمک کند و در رشد شما، چه در جنبه فردی و چه تشکیلاتی، تأثیر بذاره. می‌شه از فرصت تابستون استفاده کرد و یه دستی به سر و روی انجمن کشید. از نیروهای جدید و امکانات و تجهیزات و... باید یه نظمی به کارهاتون بدید که در طول سال تحصیلی این بی‌نظمی اذیتتون نکنه. شاید مرتب کردن وسایلی که دارید و تزییناتی که داشتین، جزو کارهای اجرایی و عملیاتی تابستان باشه. شاید تابستان فرصت خوبی باشه برای اینکه با کادر مدرسه جلساتی رو در مورد کارهایی که می‌خواهید در سال آینده انجام بدید، بذارین و از آن‌ها بخواین که نظرات و پیشنهادهاتون رو بگن. می‌تونید طراحی و برنامه‌ریزی انجمن رو هم در تابستون انجام بدید. هر ساله هر مدرسه‌ای تعدادی دانش‌آموز ورودی داره که شما در ابتدای سال تحصیلی ستادی رو با عنوان «استقبال از مهر» خواهید داشت که اون‌ها رو با انجمن و مدرسه آشنا کنید و بتونید ارتباط اولتون رو با اون‌ها شکل بدین. اما چرا از همین فرصت تابستون برای این کار استفاده نکنیم؟ همه ساله بعد از تیرماه دیگه پذیرش مدارس تموم شده و اطلاعات اولیه همه دانش‌آموزان ثبت‌نامی آماده است، به همین خاطر می‌تونید با گذاشتن چند برنامه در تابستان برای اون‌ها از این فرصت استفاده کنیم و با اون‌ها آشنا بشیم.

چگونه به آرزوهای واقعی مان برسیم **غول**

چراغ جادورا پیدا کن!



عمرانی

این سؤال را پسری سال‌ها پیش، همان زمانی که آسمان هنوز آبی بود، از پدرش پرسید. داشتند می‌رفتند شهر. راه از بین مزارع رد می‌شد. کمی دورتر، کشاورزی مشغول کار بود، عرق می‌ریخت و بیل می‌زد. پدر معروف بود که مستجاب‌الدعوه است یعنی کسی که دعایش اجابت می‌شود. رو کرد به آسمان: خدایا آرزو را از این کشاورز بگیر. کشاورز بیلش را انداخت کناری و روی زمین نشست. پسر هاج و واج مانده بود، یعنی چی؟ چه ربطی دارد آخر؟ پدر دوباره دعا کرد: خدایا آرزو را به او برگردان. مرد کشاورز بیلش را برداشت، شروع کرد به کار، با جدیت. پدر رو کرد به پسرش: حالا فهمیدی آرزو چیست؟ همان چیزی است که اگر نباشد، هیچ باغبانی نهالی نمی‌کارد و هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌دهد. می‌دانی؟ آرزو همان چیزی است که وقتی کنارت نباشد، برایت آسان می‌شود گذشتن از خطرها.

فازت چیه؟

اولین گام برای رسیدن به آرزو این است که آرزو کنیم. خیلی سخت بود؟! منظورم این است که باید بدانیم فایده‌اش چیست؟ چه چیزهایی که آرزو می‌کنیم، همان چیزهایی باشد که لازم‌شان داریم. نشود کلی وقت بگذاریم و بعد که با زحمت و هزینه و هن‌هن کنان رسیدیم بالای قلبه، بفهمیم هدف، کوه کناری بوده است! یعنی: هدف گذاری درست!



یک چیزی بگو که بشود!

بعد غول چراغ جادو گفت:
- یک آرزوی دیگر بکن.
- می‌خواهم زن‌ها را کاملاً بشناسم.
- یادم رفت بگویم. هر آرزوی غیرممکنی که بکنی، یک توستری می‌خوری. (شترق) خب آرزوی بعدی؟!
خلاصه و مفید! یک چیزی را آرزو کنیم که بشود! ویلای اختصاصی در جزایر قناری، سفر به مریخ، میلیارد شدن در یک روز، توانایی عبور از دیوار!
یک‌جوری می‌زنمش که!...

آرزو مثل یک هواپیماست، مهم شما هستید که نقش خلبان را دارید

خلبان حواست هست!

امروز که درباره آرزوها با هم صحبت کردیم، بهتر دیدیم برای کامل شدن مطلبمان به سراغ یک کارشناس مذهبی برویم تا بفهمیم از منظر دین چطور باید به موضوع آرزو نگاه کرد. برای همین با حجت‌الاسلام رضا خلیل‌زاده به گفت‌وگو نشستیم.

پس یعنی همه آرزوها مذموم و ناپسندند؟
آرزوی مذموم و ناپسند آرزویی است که با رأس مخلوق و خلقت یعنی خدای متعال رابطه‌ای برقرار نکرده است. یعنی در آرزوی انسان، خداوند و خواست خدا هیچ جایگاهی نداشته باشد. در مقابل، آرزوهای صحیح و پسندیده هم داریم. آرزویی پسندیده و نیکوست که موافق باشد با آنچه خدای متعال از انسان می‌خواهد. یعنی جایگاه انسان و خواست خدا در آن لحاظ شده باشد. این در حالی است که آرزوهای ماعمولاً جذابیت‌های دنیایی نظیر جاه و مقام و... است و خواست خدای متعال در آن‌ها نقش پررنگی ندارد.

در قرآن و روایات آیا به بحث آرزو اشاره شده است؟
بله، در روایات و حتی در قرآن به بحث آرزو اشاره شده است. غالباً آرزو در روایات موجود به ۲ دسته تقسیم می‌شود. آرزوهای طولانی و مذموم که دوری از آن‌ها نصیحت شده و نیز آرزوهای پسندیده و نیکو. در مورد آرزوهای ناپسند و مذموم روایت است از پیامبر اکرم(ص) که فرمودند: در امت خویش من از ۲ چیز می‌ترسم، یکی پیروی از هوا و هوس و دیگری طولانی کردن آرزوها. همچنین، امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: آرزو همچون سرابی فریب می‌دهد فردی را که آن را مد نظر خودش قرار دهد. در آیه ۳ سوره حجر آمده است: بگذار آن‌ها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد ولی به‌زودی خواهند فهمید!



در روایات داریم که خدای متعال به حضرت موسی(ع) فرموده: ای موسی! آرزویت را در دنیا قرار نده! زیرا حق الهی است (سنن ابی سعید)

آثار آرزوهای منفی چیست؟
در روایات داریم که خدای متعال به حضرت موسی(ع) فرموده: ای موسی! آرزویت را در دنیا دراز نکن! قسی‌القلب (سنگدل) می‌شوی. همچنین امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: کسی که آرزویش را طولانی کند و وظیفه کنونی‌اش را نمی‌تواند به‌درستی انجام دهد. بنابراین یکی از آثار مخرب آرزوی مذموم باور است و درگیر آن‌ها می‌شود، ممکن است از وظایف کنونی خود مانند درس خواندن یا به‌واسطه تخریب از کمک به پدر و مادر و... بازماند و نتواند به‌درستی به آن‌ها عمل کند. بنابراین باید از آرزوهای طولانی غالباً دست‌نیافتنی و دنیایی است، پرهیز کرد. یکی دیگر از آثار آرزوهای طولانی و دنیایی، فراموشی است زیرا انسان درگیر آرزوهای دنیایی و تحقق آن‌ها می‌شود و آخرت را به کلی از یاد می‌برد. هم فراموشی مرگ نیز از آثار آرزوهاست.

کارش چوپانی بود. از چوپانی گله کدخدا برم کدخدا هم در یک کاسه، اندازه کف روغن‌زدهای چند ماه گذشته را داد به چوب‌دستی و رفت تو گوسفند شیر می‌دهد. ش گوسفندها زاد و ولد می‌گله‌دار روستا. بعد می‌دنیا می‌آورد. پسر می‌

○ آهای بچه‌چون‌لاری چکار می‌کنی باز فریادهای خاله‌کوب بودا
○ هیچی. دارم این خرت و پرت‌ها رو می‌بهدردبخوری پیدا می‌کنم یا نه.
یک پنجه‌بوکس از رنگ و رو رفته متعلق به دوران کتاب «ارینسون گروزونه» متعلق به خاله‌محبوب و تمام کشفیاتم بود، تا قبل از اینکه گوشم لای دست‌های سم‌ت حیاط کشیده شوها! کالی خواهش اجازه داد یک بودم، بیندازم. خاک گرفته بود. قوری را آرام از زمین بلند گرفتیم خاکش.
○ یعنی چه؟ به تو ادب یاد نداده‌اند؟
دلم هری ریخت پایین.
○ خجالت نمی‌کنی؟ یک پارچه حریری، لااقل یک پارچه ابریش آخر؟
آب دهانم را قورت دادم: شما؟
○ به جای پُر حرفی، در قوری را بردار. چاق شده‌ام. از لوله رد نمی‌در را که برداشتم. یک غول نخراشیده و نتراشیده با یک قوری زد بیرون: خب. حالا یک آرزو پیش من
○ یک خونه دوبلکس.
○ اگر دستم می‌رسید، خودم توی قوری چیزی است ها! یک آرزوی دیگر بکن.
○ در همین راستا و به صورت کاملاً یهویی ببینیم آرزو چی هست اصلاً توی جیب ج را باید پیاده کنیم تا برسیم به آرزوهایمان.

یادداشت

برنامه‌های من برای ۳ ماه تابستان

ایکیوسان تنبل



صدرا حسینی

عضو انجمن اسلامی شهید مهدی حکمت

سلام دوستان گلم! شروع تابستان را به شما تبریک می‌گویم و امیدوارم فصل پرکاری را پشت سر بگذارید.

جای شما خالی، همین چند روز پیش که تازه امتحانات به پایان رسیده بود، در حیاط خانه‌مان به پشتی تکیه داده بودم و به آسمان بی‌ستاره (آنقدر آلودگی هوا زیاد است که فکر نمی‌کنم دیگر حتی با تلسکوپ هم ستاره‌های دیده شود!) نگاه می‌کردم. همان‌طور که به آسمان خیره شده بودم، سؤالی ذهنم را مشغول کرد و باعث شد طبق معمول به حالت ایکیوسانی بروم و نفهمم دور و برم چه خبر است! داشتیم با خودم فکر می‌کردم حالا که امتحانات تمام شده، قرار است در این ۳ ماه تابستان چکار کنیم؟! اول به این نتیجه رسیدم که این ۳ ماه را به سر یک کار بروم تا بتوانم علاوه بر کسب درآمد، حرفه‌ای یاد بگیرم و تجربه‌های در بازار به دست آورم و به گفته‌ی ننه‌جانم، برای خودم مردی بشوم. اما با خودم گفتم تازه ماه رمضان تمام شده و بهتر است که اوایل تابستان را بی‌خیال کار سنگین و کسب تجربه شوم و کمی به بدنم که ضعیف شده، استراحت بدهم. گزینه بعدی که به ذهنم خطور کرد، رفتن به کلاس‌های مختلف ورزشی بود. من از بچگی عاشق والیبال بودم و اگر قد کوتاهم نبود، تا الان حتماً جای سعید معروف را در تیم ملی می‌گرفتم.

خوبی این کلاس‌ها این است که علاوه بر افزایش سلامتی بدن، می‌تواند ما را به ورزش قهرمانی هم نزدیک‌تر کند. اما با این وجود هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم تابستان امسال واقعا هوا گرم است، آدم اگر بخواهد کلاس‌های ورزشی هم برود، حتماً از شدت گرما تلف می‌شود. کلاس زبان، گزینه خوبی است. همین اکبر خودمان، هر سال تابستان‌ها به کلاس زبان می‌رفت و توانست سال پیش مدرکش را بگیرد. مهندس امینی همسایه‌مان می‌گفت: الان شرکت‌های خوب به دنبال کارمندی هستند که حداقل زبان انگلیسی را بلد باشند. تصمیمم را گرفتم. اصلاً برای زدن پوز اکبر هم که شده، امسال به کلاس زبان می‌روم تا هم چیزی یاد بگیرم و هم در آینده از یکی از همین شرکت‌های خوب که مهندس امینی می‌گفت، مدیرعامل شوم! اما خب ۹ ماه سال تحصیلی کم نبود، که باز حالا این ۳ ماه را هم درس بخوانم! اصلاً همین اکبر که سال پیش مدرکش را گرفت، الان به زور می‌تواند ۲ جمله انگلیسی صحبت کند. به نظرم این مدلی اصلاً فایده ندارد و فقط وقتم تلف می‌شود.

داشتیم باز هم فکر می‌کردم که ناگهان این گربه فلان فلان شده از روی دیوار پرید روی تخت من و تمام تفکرات و برنامه‌های که قرار بود، برای تابستانم بچینم را خراب کرد. بعد از آن هرچه به مغزم فشار آوردم، دیدم چیز دیگری به ذهنم نمی‌رسد. البته باید بینم ننه‌جانم برای تابستان چه برنامه‌ای ریخته است؟! چون سال پیش هم که چندین بار به همین حالت ایکیوسانی فرو رفته بودم و خیر سرم برای تابستانم برنامه می‌چیندم، وقتی ننه‌جانم دید تا آخر تابستان صبح تا شب فقط خورد و خوابیدم و خوابیدم و فیلم نگاه کردم، گفتم از سال دیگر خودم برنامه تابستانم را تنظیم می‌کنم تا این تنبلی را بگذارم کنار! خدا به دادم برسد. آخر در این گرما هیچ موجود زنده‌ای تاب نمی‌آورد که برود بیرون از خانه! حالا من چطور باید روزی چند ساعت بیرون‌بودن از خانه و دوری از کولر را تحمل کنم!؟

هم کلاس‌های اسمان‌ها



صدوری

دانش آموز شهید مهرداد عزیزاللهی مهرماه سال ۱۳۴۶ در شهر اصفهان در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. وی دوران کودکی خود را در کنار برادرش مسعود که او نیز به فیض شهادت نائل شده، سپری کرد. تحصیلات راهنمایی را به پایان نرسانده بود که با جثه‌ای کوچک ولی روحی بلند و شجاعتی وصف‌ناپذیر به جبهه اعزام شد. او همزمان با حضور در جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، در سنگر علم و دانش حاضر بود و تا قبل از شهادت، درس خود را تا سال سوم هنرستان در رشته برق الکتریونیک ادامه داد. مهرداد در بهترین هنرستان اصفهان در رشته برق تحصیل می‌کرد و در کنار جبهه، از درس خود غافل نبود. در راهپیمایی‌های دوران انقلاب به‌طور مرتب شرکت می‌کرد. وقتی مجسمه شاه را از میدان انقلاب اصفهان پایین کشیدند، تا چهارراه تختی سر شاه را غلطانده بود. مهرداد در اوایل انقلاب ده دوازده سال سن داشت. یک روز که برای اولین انتخاب ریاست جمهوری می‌خواستیم به پای صندوق رأی برویم، به ما گفت: به چه کسی رأی می‌دهید؟

گفتم: بنی‌صدر!
گفت: اشتباه می‌کنید! همیشه بنی‌صدر مخالف بود و با آن سن کم، بصیرت زیادی داشت. او روحیه شادی داشت و بچه ترس و شجاعی بود. ضمناً کاراته‌باز خوبی هم بود. شهید مهرداد عزیزاللهی سال ۱۳۶۴ در عملیات کربلای ۴ در جزیره «ام‌الرصاص» در حال غواصی به شهادت رسید و جاودانه شد.



حلوا میل داری؟

یک مقدار یواش‌تر! گرگ که دنبالت نکرده است. شبیه راه‌رفتن می‌ماند، حرکت در مسیر زندگی (خسته نباشی!). اما با قدم‌زدن توی کوچه یک فرق خیلی کوچک دارد. شبیه راه‌رفتن روی یک طناب باریک است و تنها قدم‌هایی به مقصد می‌رسند که شمرده و حساب‌شده برداشته می‌شوند. عجله بکنی، خورده‌ای زمین. از قدیم گفته‌اند، گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی. برای همین است که یک فرد نازنین سال‌ها پیش گفته است: انسان شکیبا سرانجام به آرزویش دست می‌یابد. یادت باشد سنجیده‌قدم‌داشتن مهم است. صبر البته یک معنی دیگر هم دارد؛ تحمل سختی‌ها.



این یا اون؟!

کدام یکی بهتر است؟ کارهایت را در کدامشان راحت‌تر انجام می‌دهی؟ یک اتاق شلوغ و درهم (مثل اتاق خودت) یا یک اتاق مرتب و منظم که حتی مادر آدم هم از دیدنش کیف می‌کند؟ خوب معلوم است، دومی. مغز حضرتعالی چه گناهی کرده است مگر؟ باید کلی وقت بگذارد و بین این همه چیزهای مربوط و نامربوط، بگردد تا آن اصل کاری را پیدا کند؟ تمرکز، خودش یکی از راه‌های رسیدن به آرزوست. یک عزیزی سال‌ها پیش می‌گفت: هر کسی به چیزهای کم‌اهمیت بپردازد، آرزوی مهمش را از دست می‌دهد.



یک گشت، یک دبه شیر می‌دوشید و می‌برد در خانه صاحب‌کارش زن دست، روغن زرد می‌ریخت و می‌داد دستش، به جای انعام. همه ریخته بود توی یک کوزه. کوزه پر را گذاشت کنار دستش، تکیه می‌کرد: این کوزه را می‌فروشم و با پولش یک گوسفند می‌خرم. میرش را می‌فروشم و پس از مدتی، چند تا گوسفند دیگر می‌خرم. کنند، می‌شوند یک گله. زمان که بگذرد، می‌شوم بزرگ‌ترین می‌روم خواستگاری دختر کدخدا. ازدواج می‌کنیم. ۲ تا پسر برایم به ها بزرگ می‌شوند، توی کوچه با دوستانشان بازی می‌کنند و به مکتب می‌روند. و اگر شلوغ کردند، خیلی بیجا می‌کنند، مگر پدرشان مرده است؟ با همین چوب یک‌جوری می‌زنمشان که... و محکم زد روی کوزه! هیچی دیگر. کوزه شکست و روغن ریخت روی فرش. در این راستا خواست باید جمع باشد، به آرزوهای دور و دراز و خیال‌پردازی گرفتار نشوی! نشود که غرق در فکر و خیال شوی و رفتن در مسیر را فراموش کنی.



رسیدن به آرزو، صددرصد تضمینی!

فکرش را بکن. یکی هست، خیلی بزرگ‌تر از تو، قوی. بعد، این «یکی» هوایت را دارد و همه جا مراقبت هست. تو را نمی‌دانم ولی فکر می‌کنم آدم این‌جوری راحت‌تر می‌رسد به مقصدش، وقتی بداند یکی هست که هوایش را دارد. چند سال پیش یک آدم بزرگ می‌گفت: اگر به خدا امید ببندی، به آرزوهایتان می‌رسی.



بدون تو، هرگز!

از قدیم کنار هم بوده‌اند. جدایشان که می‌کنی، جالب نمی‌شوند. حس خوبشان را از دست می‌دهند. انگار، یکی را صدا می‌زنند «تیت» و به آن یکی دیگر می‌گویند «عمل». یکی بود، سال‌ها پیش، یک آدم عزیز که می‌گفت: می‌خواهی به آرزویت برسی؟ می‌گفت: هر کسی عملش را زیبا کند، به آرزویش می‌رسد.



ضرر ندارد!

نمی‌شود، نه. اصلاً راه ندارد، چانه هم نزن! کل جمعه را مشغول خوشگذرانی بوده است. دست هم به سیاه و سفید نزده، دریغ از یک کلمه درس. آرزوهای قشنگی هم دارد: نمره ۲۰ در امتحان فردا! لذا تا یاد نرفته، یادآوری کن: ترجیحاً بعد از آرزو کردن، اگر برای رسیدن به آن یک مقداری هم به خودت زحمت بدهی، بد نیست. ها. نترسید. برای پوستتان ضرر ندارد!



یک فاز عجیب!

جوان بود هنوز، تازه کنکور داده بود. نتیجه‌اش هم خوب هم شده بود؛ رتبه یک پزشکی. یک آدم عجیب. جنگ که شد، همه‌اش را ول کرد. رفت بین بیابان‌ها که اسلحه بگیرد توی دستش و بجنگد. که دفاع کرده باشد از کشورش. به نظرت این آدم، می‌دانست آرزو یعنی چی؟ آرزو نداشت پزشک بشود، مطب بزند؟ داشتن یک زندگی آرام و پر از شادی؟ فاز این فرد چی بود دقیقاً که این همه را ول کرد و رفت بین گلوله و آتش؟ می‌خواستیم بگویم آرزو داریم تا آرزو. آرزوها شبیه لباس هستند. جنس‌هایشان فرق می‌کند با هم. بعضی‌هایشان مواد قاطی دارند. تنت را اذیت می‌کنند، هر قدر هم که رنگی و خوشگل باشند. اما بعضی از آرزوها، در عین سادگی جنسشان از حریر است، پر از لطافت و نرمی. وسط این بازار، همین دنیای خودمان را می‌گویم، کسی سرش کلاه نرفته است که جنس‌ها را خوب بشناسد، برود آن مرغوب و اصلش را پیدا کند. باید باهوش باشد! مثل شهید زین‌الدین... یک عزیزی بود، چند سال پیش. می‌گفت: «به جای این‌ها یک چیز دیگر هم می‌شد، یک چیزی که تکلیفمان را روشن کند؛ اینکه آرزو خوب است اما اگر دست‌یافتنی باشد و به کار آخرت ما هم بیاید. پس این‌طور نوشت: امام علی علیه‌السلام به ما تلنگر می‌زند که: ای مردم، بیشتر از همه، از ۲ چیز بر شما می‌ترسم: پیروی از هوس و آرزوی دراز.»



آرزوی پسندیده و نیکو باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

آرزوی پسندیده است که قابل دسترسی و اندازه‌گیری بوده و در آن رابطه ما با خالق مشخص باشد. بنابراین برای برگزیدن آرزوی پسندیده باید ببینیم در حال حاضر وظایف اصلی ما چیست و خواست خدای متعال چیست. سپس آرزویمان را با توانایی و وضعیت کنونی خودمان تطبیق دهیم.



آرزوی مرموز و ناپسند
آرزوی است که به راست
مظروف و خلقت یعنی
خداک متعال رابطهاک
برقرار نکرده است

آیا آرزوهای مادی می‌توانند جزو این دسته هم قرار بگیرند؟ یا نه، به‌طور کل آرزوهای مادی ناپسند است؟

آرزوهای مادی به شرطی که وسیله‌ای برای رسیدن به رضایت محبوب باشند، اشکالی ندارند. مثلاً آرزوی داشتن وسیله نقلیه برای اینکه به خانواده خود خدمت برسانیم یا آرزوی داشتن چیزهایی که در جهت انجام واجبات کمکمان کند، نیکوست. بنابراین اگر این نگاه را در آرزوهای خود داشته باشیم، آرزوهای مادی نیز پسندیده می‌شوند. اما اگر نیست ما برای رسیدن به آرزوهایمان تجمل‌گرایی و توی چشم‌بودن جلوی دیگران باشد، ناپسند می‌شود. دانش‌آموزی که قصد دارد درسش را بخواند تا پزشک شود، اگر هدفش نشان دادن خودش جلوی دیگران و توی چشم‌بودن باشد، ناپسند است و اشکال دارد اما اگر هدفش خدمت به دیگران و کمک به جامعه باشد، پسندیده و صحیح است. بنابراین مرزی که می‌تواند تعیین‌کننده پسندیده‌بودن یا ناپسندبودن آرزوهای مادی و دنیای ما شود، نیت آرزوست. اگر در نیتمان خواست خدای متعال را در نظر بگیریم، آرزوی موافق و پسندیده داریم وگرنه، آرزوهای ما ناپسند بوده و اشکال دارد. در حوزه دانش‌آموزی نیز به همین صورت باید در نیت تمام آرزوهای انسان خواست خداوند در نظر گرفته شود. اگر دانش‌آموز کنکوری قصد دارد رتبه یک کشوری را کسب کند، نباید نیتش شهرت و جلوی چشم دیگران قرار گرفتن باشد. اما اگر نیت او ادامه تحصیل و خدمت به جامعه باشد، آرزوی پسندیده و نیکو است. متأسفانه امروز شهرت و معروف‌شدن در هر زمینه اعم از تحصیلی، ورزشی، فرهنگی و... دامنگیر جوانان شده است. بنابراین نوجوانان و جوانان امروزی باید خواستشان حسابی جمع باشد و ب در نیت آرزوهای خود که دارند، خواست خدا را در نظر بگیرند تا خدای‌نکرده گرفتار آرزوهای شیطانی نشوند.



آرزوهای مادی به شرطی که وسیله‌ای
برای رسیدن به رضایت محبوب باشند،
اشکالی ندارند. مثلاً آرزوی داشتن وسیله
نقلیه برای اینکه به خانواده خود خدمت
برسانیم یا آرزوی داشتن چیزهایی که در
جهت انجام واجبات کمکمان کند، نیکوست.
بنابراین اگر این نگاه را در آرزوهای خود
داشته باشیم، آرزوهای مادی نیز پسندیده
می‌شوند.



کن زیر
عمل
مماندن
و دراز
یلاتش
نتی که
آخرت
چنین

دستچین از دست ندهید

پیشنهاد تابستانی نگاره به شما یک قاچ کتاب

خود نویسنده و تلاش های مکرر او برای یافتن شغل و در آوردن نان شب را روایت می کند. از همان فصل اول کتاب، شما هم کم کم به فکر فرو می روید که بعد از پایان دوران درس و مدرسه و دانشگاه قرار است توی این دنیای ۸ میلیاردی چکار کنید و این گونه می شود که یکی یکی فصل های کتاب را می خوانید و می فهمید نویسنده چگونه به پرسش هایتان پاسخ می دهد.

«ماجرای عجیب سگی در شب»

رمانی است جذاب و دوست داشتنی. نام «اوتیسیم» را تا به حال شنیده اید؟ کتاب، داستان چند ماه از زندگی یک نوجوان مبتلا به اختلال اوتیسیم به نام «کریستوفر» است که با پدرش زندگی می کند. کریستوفر شبی در نزدیکی خانه اش با جنازه سگ همسایه روبه رو می شود و همین جنازه، جرقه ای می شود در ذهن او برای یافتن قاتل سگ؛ چیزی که کریستوفر را وادار به تجربه کردن کارهایی می کند که قبلا هرگز به آن فکر نکرده است. ماجرای داستان، ابتدا ساده و کم اهمیت به نظر می رسد اما در ادامه، خواننده را با مسائل جدیدی روبه رو کرده و داستانی پیچیده را تشکیل می دهد. نحوه نگارش کتاب، طرز فکر شخصیت اصلی و داستان جذاب آن شما را تا پایان کتاب همراهی می کند. نویسنده کتاب، مارک هادون و مترجم آن شیلای ساسانی نیا است.
این شما و این کتاب خوش طعم. تابستان خوش بگذرد!



ناطقی خداوند را شاکریم که بالاخره ایام امتحانات به اتمام رسید و شادی و نشاط به قلوب ما سرازیر شد! از امتحانات شما نمی پرسیم زیرا قیافه هایتان داد می زند شیمی و زیست و حسابان را افتاده اید! آمدیم ۲ کلام درباره روزهای داغ پیش روی شما حرف بزنیم. معمولا بعد از پایان امتحانات، اگر دوران سرکوفت خوردن از پدر خانواده بابت کارنامه در خشان و درس خواندن برای پاس کردن دروس تجدیدی را فاکتور بگیریم، می بینیم که شما می مانید و نزدیک به ۳ ماه وقت خالی و پلمب شده! فلاسفه یونانی توصیه کرده اند که نوجوانان در این ایام ۳ ماهه، در کنار بازی با پلی استیشن و خوابیدن تا لنگ ظهر و البته دور دور در فضای مجازی، کتاب نیز بخوانند! ما هم پیرو توصیه فلاسفه گرامی، تصمیم گرفتیم یکی دو کتاب خوش دست را برایتان معرفی کنیم که دست خالی از تابستانتان برنگردید.

«این مشغله»

کتابی کوچک و جمع و جور نوشته نادر ابراهیمی است. از اسمش هول نکنید، ما هم اولش که اسمش را دیدیم، خیال کردیم که با تفسیر موضوعی کتاب «مقامات شیخ ابوسعید» روبه رو شده ایم! اما بعدش دیدیم که اوضاع از این قرار نیست. موضوع کتاب، بدجوری جوان پسند است زیرا روزگار جوانی

برپایی نمایشگاه «ضیافت آسمانی» به همت اتحادیه بجهستان در ایام ماه رمضان



حضور پر شور دختران عضو انجمن های اسلامی مدارس مشهد در راهپیمایی روز قدس

نیاز مندیها

به فروش می رسد
تعدادی از جزوات و کتاب های کمک درسی و تست کنکوری با قیمتی نازل به فروش می رسد (در صورت قبول نشدن در کنکور، پس گرفته می شود).

نیاز مندیم
به تعدادی گوینده خوش صدا جهت خواندن نمرات کارنامه برای والدین نیازمندیم.

فصلنامه علمی و ادبی
شماره ۱۲ / ۱۳۹۶
ف/۹۲۳۱۶۷۵۰۶

نیاز مندیم
به یک خبیر برای ثبت نام رایگان ما در کلاس های اوقات فراغت نیازمندیم.

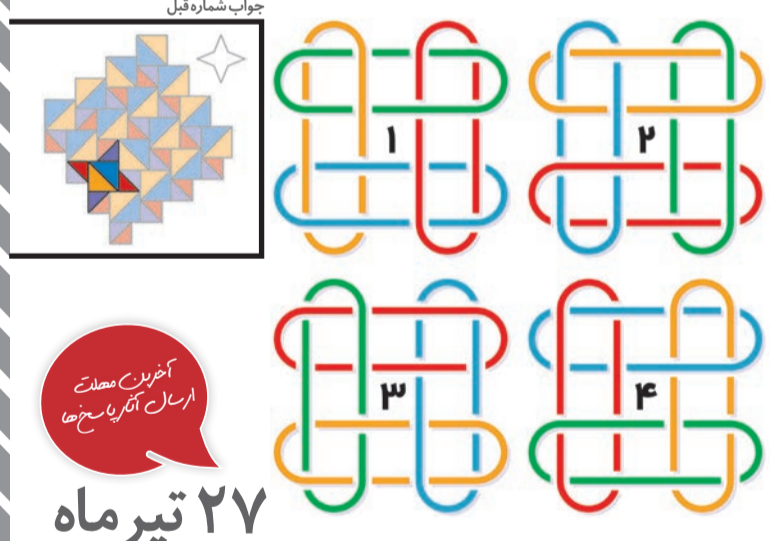
گمشده
یک عدد کارنامه با نمرات زیر ۱۰ مفقود شده است. در صورت یافتن آن به babayehashem@ پیام دهید (از طرف یک پدر عصبانی)

خریداریم
از رو که گذشته است، تعدادی سنگ پای مرغوب قزوین جهت تقدیم به مجلس سنای آمریکا خریداریم.

سرهنگ می

سلام،
به معمای دیگه داریم که آگه دقیق نگاه کنین، خیلی راحت می تونین به جوابش برسین اما آگه دقتتون پایین باشه، خیلی احتمال داره که جواب غلط بهش بدین، معما اینه:
۴ تا شکل به شماره های ۱ تا ۴ داریم که هر کدومشون هم از ۴ قسمت رنگی تشکیل شدن. ۳ تا از این شکل ها دقیقا یکسان و قابل انطباق هستن! یعنی اگر روی هم قرار بگیرن، قسمت های رنگیشون بر هم منطبق می شه. فقط یکی از این ۴ شکل هست که با بقیه فرق داره و با ۳ تای دیگه قابل انطباق نیست. شما بگین اون شکل متفاوت کدومه؟ برای پاسخ، کافیه یکی از گزینه های ۱ تا ۴ رو به عنوان «شکل متفاوت» برامون پیامک کنین و ضمنا در همون پیامک بگین کدوم شکل ها با چند درجه چرخش قابل انطباق با دیگری می شن.
- نقش رنگها در این معما صرفا اینه که حواس شما رو پرت کنن! قابل انطباق بودن شکل ها هیچ ربطی به رنگشون نداره.
- آگه صرفا با نگاه کردن بتونین پاسخ این معما رو به دست بیارین، باید به دقتتون آفرین گفت. فعلا!

پاسخ این معما همراه با نام برند گانش در شماره بعدی براتون درج میشه
پاسخ معمای قبلی یعنی ستاره چهارپر هم به صورت شکل مقابل هست که آقای حسین نظری از زنجان برنده مسابقه شدن و به زودی جایزه شون ارسال می شه



۲۷ تیر ماه
پاسخ صحیح و کوتاهاش را به آدرس رایانامه NEGARE.MAG@GMAIL.COM برای ما بفرستید.

بیادداشت روزانه یک انجمنی



وزیری
تابستون باید هر روز تا ۱۲ بخوابم و بعدش برم فوتبال تو کوچه
* نخیر، باید نهایتا تا ۹ صبح بخوابم و بعدش برم سر کار و عصر یکی دو ساعت مطالعه داشته باشم و بعدش چند ساعت بازی و تفریح.
- بی خیال بابا تابستونه، دیگه نباید کار مفید کرد!
* حرف نزن! تابستون تمرین برنامه ریزی.
- نخیر، تابستون باید کیف کنی فقط.
(چیزی نیست مکالمه حس خوب درونم با حس بد درونم!)
فکر می کنم اگر از این ۳ ماه پیش رو، روزی یکی ساعت درس بخونم، دیگه لازم نباشه خرداد بعدی روزی یک ساعت گریه کنم.
بابام امروز گفتن: نونوایی محله مون یک شاگرد می خواد برای صبح ها. تو میری؟
از اینکه فکر می کنن بزرگ شدم و از عهده کار کردن برمیام، حس خوبی دارم.

قیمت تمام اینترنتی jonbesh.ir

دوره آموزشی - تفریحی «آوینی ۹۶»

(ویژه دانش آموزان پسر پایه هفتم)

- مخاطب
- نویندگی
- پادکست صوتی
- المان سازی
- فنون پایه
- کتابخوانی
- کلید سازی
- داپشن

تلفن تماس: ۰۵۱ - ۳۲۲۲۶۲۶۳ (داخلی ۲۲۱)
اتحادیه انجمن های اسلامی دانش آموزان مشهد مقدس

موضوع: **افوچا**
مستقله های تعلیمی و تربیتی، مستقله های زندگی بخشیدن و ولادت بخشیدن به یک مخاطب و یک انسان است.

www.Ofoghha.ir
افوچا
انقوا هنر زندگی بر مبنای علم و تربیت
پایگاه اطلاع رسانی جهت اسلام و مسلمانان استاد حاج علی اکبری

اطلاع رسانی جلسات سخنرانی استاد
• ارائه اخبار، پیام ها، یادداشت ها و سخنرانی های استاد در حوزه های مختلف به صورت فیلم، صوت، عکس و متن
• ارائه جزوه جلسات اخلاق به صورت دستنامه و خلاصه نمودار
• معرفی تولیدات مکتوب و دیجیتال (چند رسانه ای)

پست الکترونیکی: info@ofoghha.ir • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۲۸۵۹۵۹

کانال تلگرام
جنبش دانش آموزی خراسان رضوی
@jonbesh_ir
https://telegram.me/jonbesh_ir